**نقش مادر در تثبيت جايگاه پدر در خانواده**

نويسنده: اعظم طيراني

ندا ديلمي؛ مدير مركز مشاوره خانواده متعادل، در مورد تثبيت نقش پدر در خانواده از سوي مادر مي گويد: در دوره اي كه ما زندگي مي كنيم، شرايط به گونه اي است كه والدين بايد براي ايفاي نقش والد بودن خود تلاش كنند، چون دنيا به صورتي شده است كه هر يك از دو والد بخصوص پدر مجبور است تا ديروقت سركار باشد، پس بنابراين به جاي آنان كسان ديگري ايفاي نقش مي كنند و به بچه ها ياد مي دهند چطور رفتار و بازي كنند، چگونه كتاب بخوانند و يا اوقات فراغت خود را سپري كنند. يا به طور كلي چه ارزشهايي را برايشان دروني كنند.  
چنين والديني فقط مي توانند به عنوان پدري خوب و مادري موقر، هزينه ها را پرداخت كنند و در واقع نقش والد بودن خود را خواسته يا ناخواسته به ديگري اعطا كنند، كه معلوم هم نيست آيا آن فرد شايستگي ايفاي اين نقش را دارد يا خير!  
به گفته همين كارشناس ارشد مشاوره، در شرايط امروزي دنيا، (زندگي اي كه سراسر تلاش و كوشش است) خانواده برخي از نقشها و كاركردهاي اصلي خودش را از دست مي دهد، كه يكي از اين نقشها فرزند پروري است.  
وي در مورد تثبيت نقش پدر توسط مادر مي گويد: براي بررسي اين مسأله ابتدا بايد ببينيم آيا اين مادر مي تواند نقش خودش را درست ايفا كند يا خير؟ زيرا خانواده ها ساختارهاي گوناگوني دارند و به همان نسبت كاركردشان هم متفاوت است.  
گروه اول، خانواده هايي هستند كه ناگهان و بدون برنامه نقش والد بودن را مي پذيرند. بنابراين، به طور تصادفي مي توانند در امر فرزندپروري و مسايل پيرامون آن موفق شوند. چون هيچ برنامه از قبل تعيين شده و يا دوره آموزشي برنامه ريزي شده اي را براي ايفاي اين نقش تدارك نديده اند، ضمن اينكه ممكن است چنين زن و شوهرهايي در گذشته زندگي خود هم الگوهاي مناسبي نداشته باشند، اگر هم الگوها مفيد و مؤثر بوده اند، مناسب تربيت كودكان اين دوره نيستند، زيرا امروزه ما با كودكاني سر و كار داريم كه بهره هوششان حداقل 15 نمره از ميانگين هوش فرزندان گذشته بالاتر است. به همين دليل اغلب والدين شيوه كارآمدي براي تربيت كودكان امروزي ندارند. بنابراين وقتي پدر و مادر با نقش والد بودن رو به رو مي شوند به علت نداشتن الگوهاي مشخص واقعاً نمي دانند چگونه بايد والد باشند و دانش مناسب آن چيست؟

**كسب اطلاعات در مورد نقش خود**

به اعتقاد همين كارشناس، ممكن است والدين مطالبي جسته و گريخته مثل قطعات گمشده پازل در اختيار داشته باشند، ولي اطلاعاتشان خوب و منسجم نيست تا اين نقش را بيافرينند اين مسأله موضوع را بسيار پيچيده تر مي كند، چون با اين شرايط نه تنها مادر در تثبيت نقش پدر نمي تواند موفق باشد، بلكه در تثبيت نقش خودش هم كارآمد به شمار نمي آيد. چون خانواده دقيقاً مثل يك سيستم عمل مي كند و در تأثير و تأثر مدام و متقابل با يكديگر قرار مي گيرند، يعني اجزا اگر تغيير مي كنند يا انحرافي در كاركرد خود به وجود مي آورند، اين تغيير و انحراف در اجزاي ديگر هم تأثير مي گذارد. چون هر كدام از اعضاي خانواده رفتارشان تابعي از رفتار ساير اعضاي خانواده است. پس بسيار مهم به نظر مي رسد كه اگر مي خواهيم نقش يك پدر در خانواده حفظ شود، بايد خود پدر هم دانش رفتار مؤثر داشتن را فرا بگيرد و اطلاعات موردنياز براي ايجاد اين نقش را داشته باشد و مادر هم اطلاعاتي در مورد نقش مادر بودن كسب كرده تا بتواند در مورد تثبيت نقش پدر مؤثر باشد.

**نقش تأثيرگذار «مادر» در خانواده**

براي اينكه والدين دانش «فرزندپروري» را در اختيار داشته باشند، بايد بدانند كه فرزندانشان چه ويژگيها و تواناييهايي دارند؟   
پس اگر بگوييم: «وظيفه مادر است كه نقش پدر را در خانواده تثبيت كند كافي نيست»، زيرا هر دو والد بايد شناخت درباره فرزند پروري، تواناييهاي كودكان و همچنين ويژگيهاي خودشان را داشته باشند، تا بتوانند به صورت مؤثري عمل كنند. وقتي كه همه اين اطلاعات يعني دانش در قبال نوع رفتار، شناخت فرزندان و مهمتر از همه شناخت خودشان به عنوان زن و شوهر فراهم شد و هم راستا با يكديگر بودند، آنگاه مادر مي تواند نقش تأثيرگذار خود را در خانواده نشان دهد.

**مادر كمال طلب كيست؟**

به گفته ديلمي گروه دوم، گروهي هستند كه متأسفانه پدر اصلاً نقش مؤثري در خانواده ندارد و اگر هم مؤثر است، نقش مادر آنقدر كارآمد به نظر مي رسد كه نقش پدر را محو مي كند. يعني به خاطر حساسيتها و نداشتن دانش مادر، نقش پدر كاملاً ناديده گرفته مي شود. چون والد مادري كه بسيار كمال طلب است، دوست دارد همه كارها را بدون عيب و نقص انجام دهد، پس ناخودآگاه جلوي ايفاي نقش پدر را مي گيرد.

**نقش تكميلي در خانواده**

به عقيده اين كارشناس دسته سوم والديني هستند كه هر دو معتقدند بايد همراه و به كمك يكديگر نقش والدي را ايفا كنند، يعني مرزي قايل نيستند و نمي گويند من پدرم و تو مادر هستي، بلكه براي يكديگر نقش تكميلي قايلند، به همين دليل اينها والدين بسيار كارآمدي هستند كه فرزنداني مسؤول پرورش مي دهند.

**ائتلاف مخرب در خانواده**

ديلمي در مورد گروه چهارم مي گويد: گاهي در سيستم خانواده پديده اي به نام «ائتلاف» اتفاق مي افتد. يعني والد مادر بچه ها را به سمت خودش مي كشد و با آنها به يك ائتلاف مي رسد. در اين ائتلاف پنهان كاري اتفاق مي افتد. البته ائتلاف دلايل گوناگوني از قبيل احساس ناامني از سوي مادر، يا عدم اطمينان از نقش كارآمد خود در خانواده مي تواند از دلايل اين موضوع باشد.  
در هر صورت، مادر بچه ها را به سمت خودش مي كشد تا پناه و جبهه اي قوي داشته باشند. زيرا در يك خانواده آشفته و ناكارآمد بحث منازعه قدرت مطرح است.هر كسي مي جنگد تا قدرتي بيشتر و جبهه اي قوي تر داشته باشد. بنابراين مادري كه احساس عدم امنيت مي كند با پديده ائتلاف به قدرتمند كردن جبهه خودش مي انديشد از همين رو بسياري از مسايل را از ديد پدر مخفي كرده و مستقيم يا غيرمستقيم با قواعد و قوانيني كه پدر آنها را وضع كرده مخالفت مي كند. چون در اينجا رابطه احساسي و عاطفي مادر با فرزندان قوي تر است، البته در نهايت اين روند بي ترديد به ضرر خود مادر خواهد بود، چون بچه ها از ناهماهنگي و تضاد و تعارضي كه بين والدين وجود دارد براي رسيدن به هدفهاي خود استفاده مي كنند. يعني احساس ناامني مادر را در برهه اي ديگر از زمان (طول زندگي) تشديد خواهند كرد. پس اين ائتلاف را عليه مادر تغيير مسير مي دهند، زيرا اين الگوي شايع و بارزي است كه خود مادر به آنان آموزش داده و آنها آموخته اند هر كسي كه هدفهاي آنان را تحت تأثير قرار داد عليه او ائتلاف كنند.

**ائتلاف يا اتحاد؟**

به اعتقاد ديلمي ائتلاف با اتحاد متفاوت است. هيچ اشكالي ندارد كه اعضاي خانواده با هم متحد باشند، زيرا به خاطر يك هدف مشترك با هم پيمان بسته اند. ولي در ائتلاف هدفها مشترك نيست، بلكه هر كسي به دنبال هدفهاي شخصي خودش مي باشد.

**بن بست مضاعف**

وي مي گويد: در يكي ديگر از ساختارهاي خانواده ناكارآمد، پديده اي به نام «بن بست مضاعف» شكل مي گيرد.در «بن بست مضاعف» والد مادر تقاضاهايي از فرزندانش دارد كه عملاً خلاف آن را نشان مي دهد، به عنوان مثال ظاهراً از بچه ها درخواست مي كند از پدرشان حرف شنويي داشته باشند، ولي در عمل خودش چيزي خلاف اين قضيه را انجام مي دهد و خلاف آن را از بچه ها تقاضا مي كند.افرادي كه در بن بست مضاعف قرار مي گيرند، رفتارهاي ناسازگارانه و نابهنجار دارند، زيرا مادر در يك سطح از آنان چيزي مي خواهد، ولي در سطح ديگر به طور پنهان آن را نفي مي كند. اما نمي داند از اين طريق رفتارهاي نابهنجار را به فرزندانش آموزش مي دهد.

**بچه ها عشق را از نگاه والدين مي آموزند**

همين روانشناس سپس اظهار مي دارد: بايد اين اصل را بپذيريم كه بچه ها ديدگاههاي ما را ياد مي گيرند و از طريق ديدگاههاي ما زندگي مي كنند. آنان متوجه مي شوند ما چه تصوري نسبت به خود و چه تصوري نسبت به همسرمان داريم. اگر اين تصوري كه نسبت به همسرمان داريم حاكي از افكار و احساساتي معطوف به احترام باشد، آنها نيز مي آموزند كه به ما و به پدرشان و همه افراد جامعه در سطح دنيا احترام بگذارند. حتي اگر آن فرد افكار و رفتارش مطابق ميل او نباشد. زيرا بچه ها عشق را از نگاه والدين مي آموزند. اگر والدين نگاهي معطوف به عشق، علاقه و پذيرش بي قيد و شرط نسبت به يكديگر داشته باشند، فرزندان عشق، علاقه و پذيرش بدون قيد و شرط را مي آموزند و آن را به عنوان رفتار شايع زندگي خود استنباط مي كند. يعني دست به نمونه برداري ادراكي مي زنند و از طريق داده هاي اين نمونه برداري تعميم مي دهند و مي آموزند اين رفتار را نسبت به انسانهاي مهم زندگي خود (همسر آينده شان) داشته باشند.

**همكاري و همدلي والدين**

بهروز باغستاني - كارشناس ارشد روانشناسي - نيز در اين باره مي گويد: اولين ملاك در مورد تثبيت جايگاه پدر در خانواده توسط مادر اين است كه والدين با هم همكاري و همدلي داشته باشند و يك درك متقابل بين آنان به وجود آيد، پدر نقش حمايت كننده و سطح اتكاي خوبي براي اعضاي خانواده است و مادر نيز ضمن حفظ ارزشهاي پدر، اين موضوع را بپذيرد كه در تمام اركان زندگي براي موفقيت تك تك افراد خانواده مي تواند بسيار مؤثر و مفيد باشد.براي اين منظور مادر بايد تصوير يك حامي از پدر بسازد و پدر نيز باور داشته باشد كه مادر نقش سازنده و مفيدي در زندگي مشتركشان دارد و از جايگاه ويژه اي براي رشد فكري - عاطفي، جسمي و اجتماعي افراد خانواده برخوردار است.به اعتقاد باغستاني اگر والدين در راستاي فرزند پروري با يكديگر هم سنگ و همدل باشند، بسيار موفق خواهند بود و زندگي سرشار از عشق و عطوفتي به فرزندانشان عرضه مي كنند. در صورتي كه اگر والدين با هم اختلاف سليقه و نظر داشته باشند، هر كدام سعي مي كند نقش خود را قوي تر جلوه دهد و شيوه هاي رفتاري و تربيتي متفاوتي را اعمال كند چون هدفشان اين است كه نقش خود را پررنگ تر از نقش والد ديگر در حضور فرزندان مطرح كنند. در اين صورت زندگي به ميدان رقابت تبديل مي شود كه حتماً بايد يك برنده و يك بازنده داشته باشد. در حالي كه والدين مي توانند با همفكري و تشريك مساعي، در كمال احترام به يكديگر به هدفهاي موردنظر در زندگي مشترك و تربيت صحيح فرزندانشان اهتمام ورزند.

منبع: پایگاه راسخون